



شهید سید مرتضی آوینی در شهریور سال ۱۳۲۶ در شهر ری متولد شد تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌ی خود را در شهرهای زنجان، کرمان و تهران به پایان رساند و سپس به عنوان دانش جوی معماری وارد دانشکده‌ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد او از کودکی با هنر انس داشت؛ شعر می‌سرود داستان و مقاله می‌نوشت و نقاشی می‌کرد تحصیلات دانشگاهی‌اش را نیز در رشته‌ای به انجام رساند که به طبع هنری او سازگار بود ولی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی معماری را کنار گذاشت و به اقتضای ضرورت‌های انقلاب به فیلم‌سازی پرداخت. او در مورد خودش می‌گوید:

«حقیر دارای فوق لیسانس معماری از دانشکده‌ی هنرهای زیبا هستم اما کاری را که اکنون انجام می‌دهم نباید به تحصیلاتم مربوط دانست حقیر هرچه آموختم از خارج دانشگاه است بنده با یقین کامل می‌گویم که تخصص حقیقی در سایه‌ی تعهد اسلامی به دست می‌آید و لاغیر قبل از انقلاب بنده فیلم نمی‌ساختم اگر چه با سینما آشنایی داشته‌ام. اشتغال اساسی حقیر قبل از انقلاب در ادبیات بوده است... با شروع انقلاب تمام نوشته‌های خویش را - اعم از تراوشات فلسفی، داستان‌های کوتاه، اشعار و... -



در چند گونی ریختم و سوزاندم و تصمیم گرفتم که دیگر چیزی که «حدیث نفس» باشد ننویسم و دیگر از «خودم» سخنی به میان نیاورم... سعی کردم که «خودم» را از میان بردارم تا هرچه هست خدا باشد، و خدا را شکر بر این تصمیم وفادار مانده‌ام. البته آن چه که انسان می‌نویسد همیشه تراوشات درونی خود اوست همه‌ی هنرها این چنین هستند کسی هم که فیلم می‌سازد اثر تراوشات درونی خود اوست اما اگر انسان خود را در خدا فانی کند، آن‌گاه این خداست که در آثار او جلوه‌گر می‌شود حقیر این چنین ادعایی ندارم ولی سعیم بر این بوده است.»

شهید آوینی روز جمعه بیستم فروردین ۱۳۷۲ مرتضی آوینی که به همراه گروه تصویربرداری روایت فتح در منطقه فکه به سر می‌برد، در اثر اصابت ترکش مین باقی‌مانده از جنگ ایران و عراق به شدت مجروح شد و لحظاتی بعد در سن ۴۶ سالگی به شهادت رسید.

از آثار ایشان می‌توان به:

آینه جادو (۳ جلد): در مورد سینما و تلویزیون

انفطار صورت: در مورد گرافیک

فردایی دیگر

رستاخیز جان

حلزون های خانه به دوش

آغازی بر یک پایان و...

اشاره کرد.



فتح ذ



ون

واحه



نام کتاب: فتح خون

موضوع: واقعه کربلا

نام نویسنده: سیدمرتضی آوینی

ناشر: واحه

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

کتاب فتح خون از دو پاره کلی تشکیل شده است. پاره اول که متن اصلی کتاب است، به شرح و بیان وقایع و توصیف ماجراهای پیش آمده از رجب سال ۶۰ تا محرم سال ۶۱ هجری می‌پردازد و پاره دوم که از زبان «راوی» روایت می‌شود، تحلیل و رازگشایی همان وقایع و ماجراهاست و در واقع بخش برجسته کتاب نیز همین است.

راوی در «فتح خون» از موضع یک انسان عارف سخن می‌گوید که زمین را آینه آسمان می‌بیند و به ظواهر کفایت نمی‌کند و می‌کوشد در مخاطبه با انسان امروز، او را از پوسته واقعه عاشورا فراتر برد و چشم باطنش را باز کند، تا بتواند عمق واقعه را دریابد.

یکی از مفاهیم مورد توجه نویسنده در این کتاب، فرازمانی و فرامکانی بودن عاشورا و کربلاست. آوینی از «اصحاب آخرالزمانی امام عشق» سخن می‌گوید و از این که هر انسانی کربلایی دارد و عاشورایی. او واقعه عاشورا را نه فقط به مثابه یک اتفاق تاریخی، که به عنوان یک حقیقت کلی می‌بیند که می‌تواند برای هر انسان و در هر زمان و مکان تکرار شود.

فجر صادق دمید و موذن آسمانی در میان زمین و آسمان ندا داد. امام(ع) به نماز فجر ایستاد و اصحاب به او اقتدا کردند و ظاهر و باطن و اول و آخر به هم پیوست. میان ظاهر و باطن، وادی حیرتی است که عقل در آن سرگردان است. تن در دنیاست و جان در آخرت، این یک به سوی خاک می‌کشاند و آن یک به سوی آسمان و چشم، حس ظاهر بین است. در میان لشکر عمر سعد نیز بسیار کسانی هستند، که به نماز ایستاده‌اند. چگونه باید به آنان فهماند که این نماز را سودی نیست، اکنون که تو با باطن قبله سر جنگ گرفته‌ای؟

چگونه باید این جماعت را از بادیه وهم میان ظاهر و باطن رهانند؟ امام، باطن قبله است و نماز را باید به سوی قبله گزارد.

آیا هیچ عاقلی پشت به قبله نماز می‌گزارد؟ نماز آنگاه نماز است که میان ظاهر و باطن جمع شود و اگر نه، مقتدای آن نماز که در لشکر یزید بخوانند شیطان است.

اسلام لباسی نیست که با پیکر جاهلیت جفت بیاید، اما اینجا دنیاست و بادیه وهم میان ظاهر و باطن فاصله انداخته است. شیطان جاهلان متنسک را با نماز می‌فریبد. در اینجاست که ائمه کفر همواره از پیراهن عثمان علم جنگ با علی(ع) می‌سازند.

اگر آنان پرده از مطامع دنیایی خود برمی‌داشتند، که این خیل انبوه با آنان همراه نمی‌شد. جاهلیت ریشه در باطن دارد و اگر نبود کویر مرده دل‌های جاهلی، شجره خبیثه بنی‌امیه چگونه می‌توانست سایه جهنمی حاکمیت خود را بر جامعه اسلام بگستراند.

حضرت امام حسین از روز جمعه سوم شعبان که قافله عشق به مکه رسیده است تا هشتم ذی‌الحجه که مکه را ترک خواهد کرد، چهار ماه و چند روز در این شهر توقف داشته است... چهار ماه و چند روز. نه، واقعه آن همه شتاب زده روی نداده است که کسی فرصت اندیشیدن در آن را نیافته باشد...

و با این همه، از هیچ شهری جز کوفه ندایی برنخواست. ما کوفیان را بی‌وفا می‌دانیم، مظهر بی‌وفایی، و این حق است؛ اما آیا نباید پرسید که از کوفه گذشته، چرا از مکه و مدینه و بصره و دمشق نیز دستی به باری حق از آستین بیرون نیامد جز آن هفتاد و چند تن که شنیده اید و شنیده‌ایم؟ اگر نیک بیندیشیم، شاید انصاف این باشد که بگوییم باز هم کوفیان! که در آن سرزمین اموات، جز از کوفه جنبشی برنخواست؛ باز هم کوفیان!

فصل انجماد رسیده و قلب‌ها نیز یخ زده بود. حیات قلب در گریه است و آن «قتیل العریات» کشته شد تا ما بگرییم و ... خورشید عشق را به دیار مرده قلب‌هایمان دعوت کنیم و برف‌ها آب شوند و فصل انجماد سپری شود. مدینه، سرزمین انصار مقصد هجرت رسول اکرم، رضا به هجرت فرزند و رسول خدا داد و خاموش ماند. آیا راست است که چون مرکز خلافت از مدینه به کوفه انتقال یافت، مدینه الرسول آسوده از دغدغه خاطر، تن به تن آسیایی و عافیت طلبی سپرد؟

و اگر حق جز این است، چرا آنگاه که حسین مدینه را به قصد مکه ترک گفت، واکنشی آنچنان که شایسته است از مردم دیده نشد؟... مکه نیز خود را به تغافل سپرد و کناره گرفت و منتظر ماند تا کار به پایان رسد. در بصره نیز جز دو قبیله از قبایل پنجگانه شهر، امام را پاسخی شایسته نگفتند و آن دو قبیله نیز تا خود را به صحرای کربلا برسانند، کار از کار گذشته بود. اما دمشق، از آغاز، قلمرو معاویه بن ابی سفیان و والیانی از زمره او بود و آنان در طول این سال‌ها با دغل بازی کار را بدانجا کشیده بودند که عداوت مردم شام با علی بن ابی طالب صبغه‌ای دینی یافته بود...

و بالاخره کوفه - چه آهنگ ناخوشایندی دارد این نام، و چه بار سنگینی از رنج با خود می‌آورد! باری به سنگینی همه رنج‌هایی که علی(ع) از کوفیان کشید...

بگذار رنج‌های زهرا و حسن و حسین را نیز بر آن بیفزاییم؛ باری به سنگینی همه رنجی که در این آیه مبارکه نهفته است: لقد خلقنا الانسان فی کبد. آه چه رنجی!

